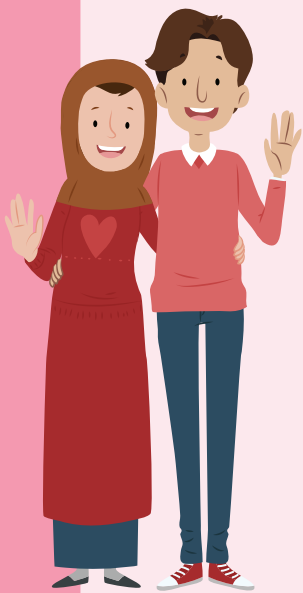


گزارشی میدانی از روایت‌هایی که دختران از برادرشان دارند

من و داداشم

با هم دوستیم



ریحانه با مادرش در این هوای بهاری روی نیمکت پارک نشسته‌اند. دقیقاً روبه روی دانشگاه فردوسی هستیم. اتفاقاً منتظر برادرش هستند تا کلاسش تمام شود با هم خانه بروند. ریحانه که متولد اردیبهشت است دقیقاً امسال ۲۱ ساله می‌شود. کلا یک دختر است با یک برادر که مادرشان حسابی میانه این دو را گرم و صمیمی نگه داشته‌است. او درباره رابطه‌اش با برادرش می‌گوید: ما با هم خیلی دوست هستیم. از بچگی هوای هم را داشتیم. مامان همیشه می‌گفت شما دو تا هم رو دارید و باید پشت هم باشید. البته که بیشتر به سعید می‌گفت باید مثل کوه پشت من باشه. من هم همه جور هوای داداشم رو دارم. کلا هرچی می‌خواد بخره انتخاب رنگ و مدل با من هست. هر وقت خرید داریم دوتایی با هم می‌رویم. جالبه که سلیقه همدیگر را قبول داریم و هیچ وقت مشکلی با هم نداریم. داداشم برای من مثل یک دوست است. خیلی از حرف‌هایی که به مامان و بابا نمی‌گم راحت با سعید در میان می‌گذارم. خیلی‌ها می‌گویند چون اختلاف سنی کمی با هم داریم میانه ما خوبه. ولی نظر من این است که چون مامان حواسش بوده و همیشه طوری رفتار کرده که مایاد بگیریم باید مراقب هم باشیم. ما این طور شدیم.

مثل هوو

تامی پرسه میانه تو با برادرت چطور است؟ سرش را روبه آسمان می‌کند و آهی می‌کشد! بعد لبخندی می‌زند و می‌گوید: خیلی بد! چشم دیدن هم رو نداریم! نازنین نوزده سال دارد و برادرش ۲۲ ساله است. هر دو دهه هشتادی هستند، ولی میانه خوبی با هم ندارند. می‌گوید: کلا مثل هوو هستیم. اوایل که کوچک تر بودیم اتاق ما یکی بود. عروسک‌هایم را خراب می‌کرد. موهایشان را می‌کند و کلا وسیله سالم برایم نمی‌گذاشت. خیلی وقت‌ها جوراب‌های کثیفش را هم زیر تخت من می‌انداخت. واقعا غیرقابل تحمل بود. الان که بزرگ شده ایم شکر خدا، خانه را عوض کرده‌اند و هر کدام یک اتاق داریم. ولی از سرفضولی هم که شده مدام در اتاق من سرک می‌کشد. از این آدم‌های غیرتی و حساس نیست. فقط حسود است و نگران است یک وقت یک چیزی برای من نخزند و از غافله عقب بماند. ما کلا با هم چیز مشترکی نداریم. نه سینما با هم می‌رویم نه پارک. جایی هم اگر با هم مهمانی برویم تا جایی که جا داشته باشد از هم دور می‌نشینیم. امیرعلی به من واقعا حسودی می‌کند. البته که مامان همیشه تعریف می‌کند که بعد از تولد من چون خیلی شیرین زبان بوده ام دیگر توجه‌ها به او کم شده و از همان اول دشمن‌خونی من شده است. الان هم یک وقت‌هایی می‌گوید اگر تو نبودی اوضاع من بهتر بود! من که فکر نمی‌کنم هیچ وقت رابطه ما خوب شود.



● **حمیده زمانی | برادر یا همان داداش برای ما دهه شصتی‌ها توأم با بیم و امید بود!** اینکه می‌گویم بیم و امید دقیقاً در یک جمله می‌توان جادادو آن هم جایگاهی بعد از پدر بود که برادرهای ما داشتند. از نگاه‌هایشان چشم‌می‌زدیم می‌ترسیدیم ولی جای جایش هم روی حمایت آن‌ها حسابی حساب باز می‌کردیم. اما با مرور زمان و تغییر سبک زندگی و نگاه به روابط درون خانوادگی مثل رابطه پدر و مادر، مادر و دختر، دختر و پدر و... در میان دهه هشتادی‌ها رابطه خواهر و برادری هم تغییری داشته است که در ادامه برایتان آنچه شنیده ایم را می‌نویسیم.

مثل خط کش

زهره هجده ساله است. سخت مشغول درس خواندن برای کنکور است. به قول خودش از آن خانواده‌های سنتی دارد. زهره که فرزند آخر خانواده است و دو برادر بزرگ‌تر از خودش دارد می‌گوید: تا وقتی کم سن و سال بودم داداش‌هایم را خیلی دوست داشتم. اختلاف سنی زیادی با هم داریم. یکی از برادرهایم ۳۶ ساله است و ازدواج کرده و دومی هم که هنوز مجرد است سی سال دارد. خب تا بچه بودم برایم هرچه می‌خواستیم می‌خریدند و حسابی سوگلی خانه بودم. ولی از وقتی بزرگ‌تر شدم و به سن تکلیف رسیدم خیلی به من سخت می‌گیرند. خیلی وقت‌ها از سخت‌گیری آن‌ها به پدرم پناه می‌برم تا از من حمایت کند. البته که بابا همیشه پشت من است ولی بالاخره بی‌تأثیر نیستند. یک رفتارهایی می‌کنند که من دوست ندارم. مثلاً درباره دوستانم نظر می‌دهند. اجازه نمی‌دهند اردوهای مدرسه را بروم. هر روز تا کتنبخانه من را می‌برند و می‌آورند و کلام مثل خط‌کش رفتار می‌کنند که من این رابطه را دوست ندارم. شاید اگر هم سن و سال بودیم مشکلات کمتری داشتیم ولی الان آن‌ها فکر می‌کنند باید مراقب من باشند و هر لحظه زیر ذره بین آن‌ها باشم که یک وقت شاپره نیشم نزنه!



در پرونده دهه هشتادی‌های این شماره سراغ رابطه خواهر و برادری رفته‌ایم، دلایل هم دهه کرامت است که چند روز دیگر با ولادت حضرت معصومه (س) شروع و با ولادت برادر بزرگوارشان امام رضا (ع) تمام می‌شود.